

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



پژوهشنامه تاریخ (فصلنامه علمی - پژوهشی)

سال هفتم - شماره بیست و ششم - بهار ۱۳۹۱

شابک: ۸۲۲۱-۱۳۷۵

صاحب امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد

مدیر مسئول: دکتر جواد هروی

سر دبیر: دکتر امیر اکبری

مدیر داخلی: دکتر رحیمعلی وثوقی مطلق

اعضای شورای تحریریه به ترتیب الفبایی:

دکتر حسین انبی

دکتر محمد تقی ایمانپور

دکتر عباسعلی تفضلی

دکتر محمد نبی سلیم

دکتر رضا شعبانی

دکتر ابوالحسن شهرداری

دکتر مصیب عباسی

دکتر میرزا ملا احمد

استادیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

استادیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

استادیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

ستاد تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

دانشیار تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

دانشیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

استادیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی شاهرود

ستاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی تهران

استادیار تاریخ دانشگاه پیام نور گرگان

استادیار تاریخ دانشگاه گلستان

عضو هیئت آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان

همکاران علمی این شماره:

دکتر امید سپهری

دکتر منصور امینی

دکتر ابوالحسن میر

استادیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

استادیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی سوادکوه

استادیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

مجله انتشارات علمی - پژوهشی، مجله علمی دانشگاه آزاد اسلامی، سال ۱۳۹۱، شماره ۲۶

شماره ۲۶ در صورت فرهنگ و رسد علمی، معارف، امور موضوعی و علاج رسانی ۱۳۹۱

پس از آنکه، نهادی علوم جهان اسلام (ISC) - بهسازی شده است - ۸۸۰۲۲۱

دکتر عباس سرافرازی

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

Ab.sarafrazi@qum.ac.ir

خلافت تیموریان هند

چکیده:

پس از انقراض خلافت عباسی خلافتی بزرگ در حاکمیت جهان اسلام به وجود آمد و مدعیان خلافت سر بر آوردند. به طور رسمی دستگاه خلافت به قاره انتقال یافت المستنصر از عباسیان در آن سرزمین به خلافت رسید. برخی از حکام مسلمان از آنان اطاعت نمودند از جمله در هندوستان سلاطین دهلی در ابتدا از خلیفه عباسی معبر اطاعت کردند و از وی منشور حکومت یافتند، اما پس از شکل‌گیری حکومت تیموریان و ادعای جدیدی که در خصوص خلافت و سلطنت به وجود آمد که بر اساس آن تیمور و جانشینان وی اعتقاد داشتند حاکمیت را خداوند اعطا می‌کند و بازی می‌گیرد و نیابتی حکومت را از انسانی دیگر گرفت. بر این اساس تیموریان هند نیز خود را خلیفه و سلطان دانستند. از نوادگان تیمور ظهیرالدین بابر حکومت تیموریان یا مغولان هند را به وجود آوردند آنان نیز ادعای مشابهی داشتند و اندیشه خلافت در پیشان وجود داشت اکثر مورخان هندی از دوره بابر سلاطین زمان خود را خلیفه نیز می‌دانستند. مطالب کتابهای بسیاری مانند اکبر نامه شیخ ابوالفضل مبارک شاه، جهان‌نامه‌ها، جهانگیرنامه، منتخب‌التواریخ و... نشانگر آن است که تیموریان هند از همان ابتدا برای خود مقام و منزلت خلافتی قائل بوده‌اند خصوصاً شاه جهان که به عنوان مجدد (تجدیدکننده دین) از وی نام برده شده است. در این پژوهش با تکیه بر روش تحقیق تاریخی مبتنی بر منابع تاریخی خلافت تیموریان هند مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: خلافت، سلطنت، هند، تیموریان، سکه‌ها

مقدمه:

پس از قدرت‌گیری ازبک‌ها در مانور، النهر (۹۱۰۰-۱۵۰۵) تقریباً عمر حکومت بازماندگان تیموری در آسیای مرکزی و غربی به پایان رسید. ظهیرالدین بابر از نوادگان تیمور مجبور به ترک منطقه آبا و اجدادی خود شد و با هجوم بر هندوستان توانست حکومت مغولان هند (تیموریان - گورکانیان) را که مغولان کبیر نیز نامیده شده و تأسیس سعید بن سال‌ها برابری بود، با آغاز فعالیت‌های شاه اسماعیل صفوی در ایران و قدرت‌گیری سلطان سلیم اول در عثمانی، سلیم توانست با تسلط بر مصر به خلافت عباسیان در آن سرزمین ختمه دهد. از آنجایی که سلسله‌های قبلی حاکم در هند مانند سلاطین دهلوی منشور حکومت را از حنفای مصر می‌گرفتند پیوندی معنوی بین هند و مصر از قبل برقرار بوده که سال‌ها بود این رابطه با فترت مواجه شده بود، از طرف دیگر امیر تیمور حاکمیت و خلافت عثمانیان را به رسمیت نمی‌شناخت به همین خاطر به عثمانی حمله کرد و بایزید را در جنگ آنقره شکست داد و اندیشه خلافت در زمان تیمور و جانشینان وی شکل گرفت. از تیموریان سه مجدد ایجادکننده دین ظهور کردند که عبارتند از تیمور، شاهرخ و شاهجهان که می‌توان گفت ادعای خلافت داشتند. در بین جانشینان تیمور اندیشه خلافت بیش از همه در هندوستان مطرح شد مورخان دربار تیموریان هند بلا استثناء همه به پادشاه زمان خود لقب خلیفه داده و مرکز حکومت آنان را دارالخلافه نامیده‌اند. البته اندیشه خلافت بیش از تیموریان هند و در فاصله حکومت اینخانی یعنی از فروپاشی خلافت عباسی تا پایان حکومت ایلخانی در هند بوجود آمده بود.

از جانب محمد بن تغلق (۷۲۵-۷۵۲) در سال ۷۳۱-۱۳۳۰ میلادی نمایندگانی به مصر رفتند. حکمران هند اعتقاد داشت هیچ شهزاد و فرمانروایی تا زمانی که مورد تأیید خلیفه‌ای از دودمان عباسی نباشد، نمی‌تواند شهزاد و فرمانروایی قانونی باشد و کوشید از خلیفه مصر چنین فرمانی بگیرد و در سال ۱۳۴۳-۷۴۴ حاجی سعید مصری منشور خلافت و لو و خلعت و لقب ناصر امیرالمومنین را از خلیفه عباسی مصر برای محمد بن تغلق آورد و سلطان اذین بندی در شهر نمود و با تمام مناسبات و سادات و مقربان به استقبال رفت و بیانه شده و پای حاجی سعید را نوسید و نماز جمعه و عید را که در این مدت موقوف بر حکم خلیفه و اجازت او داشته بود اقامت فرمود و خطبه به نام خلیفه خواند و نام پادشاهانی را که اجازه از دارالخلافه نداشتند بر انداخت و... منشور خلیفه را همیشه پیش خود نهاده حکم اولونامری

می‌راند و می‌گفت که خلیفه چنین و چنان می‌فرماید و بیعت از مردم برای خلیفه می‌گرفت پس از آن دو سه مرتبه دیگر نیز مناشیر خلیفه آمد و یک مرتبه مخدوم زاده بغدادی آمد که سلطان تا ناحیه پالم پیاده به استقبال او رفت. سلطان نام خلیفه مصر را روی سکه‌های خود نوشت، به این سان خلیفه در هندوستان دارای مقامی شد که دیر زمانی در مصر از آن بی‌بهره بود.^۱ پس از محمد بن تغلق از جانب خلیفه الحاکم به امر الله از دارالخلافه مصر نیز خلعت و منشور خلیفه برای سلطان فیروز شاه (فیروز سوم) رسید که متضمن تفویض جمیع ممالک هندوستان بود، حتی بعضی مفضوبین دستگه حکومت تغلقیه به خلافت مصر پناهنده می‌شدند و توصیه نامه از جانب خلیفه می‌آوردند از جمله منک شیخ زاده سظامی که از دارالخلافه مصر برای فیروز شاه خلعتی آورد و از جانب سلطان بخشیده شد و اعظم خان خطاب یافت.^۲ اما بر اثر تضعیف خلافت عباسیان مصر و قدرت‌گیری و فتوحات تیمور و حمله سلطان سلیم عثمانی به مصر این اطاعت‌پذیری از بین رفت در انگیزه عثمانیان برای ادعای خلافت دلایل بسیاری وجود داشت اما به نظر می‌رسد مهمترین علت رقابت آنها با صفویان شیعه مذهب در ایران بود و جالب توجه است که پادشاهان صفوی نیز مقام خلافتی برای خود قائل بودند و مورخان دربار صفوی آنان را خلیفه و پایتخت صفویان را دارالخلافه می‌دانستند چون آنان با توجه به سلسله‌النسب و شجره‌نامه‌ای که داشتند منسوب به فاضله زهرا^۳ و حضرت علی^۴ بودند و برای خود خلافت مرتضوی قائل بودند. امیر تیمور گورکاتی و جانشینان وی نیز ادعای خلافتی داشتند مورخ رسمی دربار تیمور وی را خلافت پناه خوانده^۵ و در تزویرات تیموری آمده: امیر تیمور تغال به قرآن زد آیه "انا جعلناک خلیفه الارض" آمد وی آن را نشانه خلافت خود پنداشت و گفت چون خدا یکی است پس کدخدای ملک او هم باید یکی باشد. بنابراین به سرکوبی کسانی که خود را شریک حکومت و می‌دانستند پرداخته^۶ در بین جانشینان تیمور از شاهرخ به عنوان مجدد دین یاد شده و او را مستحق تاج خلافت خواندند. خواندمیر می‌نویسد: شاهرخ در رمضان سنه سبع ثمان مائه در بنده فاخر هرات تاج خلافت^۷ و کشورستانی بر سر نهاده^۸ در مطبع السعدین نیز برای شاهرخ سخن از استحقاق تاج خلافت می‌رود و او به منزله آفتابی شمرده می‌شود که از «وج سپهر خلافت» نافه باشد.^۹ سلاطین تیموری در هند نیز مدعی خلافت شدند در بین ادعای رقابت‌های سیاسی و مذهبی آنان با صفویان که بیشتر بر سر مالکیت شهر قندهار بود بر نقش نبوده است، چنان می‌نماید که

اندیشه خلافت پیش از تیموریان در هندوستان جامه عمل پوشیده باشد، هنگامی که سلاطین مصر از اندیشه خلافت عباسیان بهره‌گیری می‌کردند دیگر دشمنان مغولان، سلاطین شمال هند، به خودشان لقب امام و خلیفه دادند در آغاز سده چهاردهم میلادی سلطان هند خودش را امام الاعظم، خلیفه الله فی العالمین و پایتخت خود دهلی را دارالخلافه نامید. بنابراین اندیشه گرفتن منشور و خلعت در هندوستان از دوره سلاطین دهلی (تغلقیه) به وجود آمده بود اما پس از زوی کار آمدن نیسور و حمله وی به هندوستان به فراموشی سپرده شد، تیموریان هند خلافت و سلطنت را در یکدیگر ادغام نمودند، آنان خود را سلطان و خلیفه می‌دانستند و حتی مورخان این دوره پا را فراتر نهاده آنان را خلیفه الرحمان می‌خواندند بدوئی اکبر شاه را "خلیفه الرحمان و شاهشاه ظل‌اللهی می‌خواندند"^۱

همایون و خلافت: (۹۶۳:۹۳۷)

به خاطر رقابت‌هایی که در بین صاحبان قدرت در جهان اسلام به وجود آمده بود همه آنان برای موجه نشان دادن خود عنوان خلیفتی به خود می‌دادند شیک خان ازبک که پسر تیموری را از ماوراءالنهر راند به خود لقب خلیفه داد بازتواند می‌نویسد:

"شیبانی (متوفی ۹۱۶:۱۵۱۰) پس از پیروزی خود در آسیای میانه و ایران در زوی سکه‌هایش خود را «امام الزمان، خلیفه الرحمن، نامید پس از آن، تاریخ‌نگاران امکان یافتند به فرمانروایان مسلمان که تا اندازه‌ای نیرومند بودند هر چند که آنها فرمانروای بخش کوچکی از جهان اسلام بودند و هیچ مناسبتی با شهرهای مقدس نداشتند، لقب خلیفه بدهند، چنانکه تاریخ‌نگاری به نام محمد بن ولی در نیمه سده هفدهم میلادی، نادر محمد، خان بخارا را «خلیفه الرحمن» خواند"^۲

به همین خاطر است که از همان شکل‌گیری حکومت تیموریان هند آنان نیز خود را خلیفه خواندند، در منابع دوره تیموری از شهر آگره پایتخت بابر به عنوان دارالخلافه نام برده شده است "شیخ ابو الفضل مبارک در خصوص فوت بابر و انتخاب همایون به جانشینی وی می‌نویسد:

"با دل بیدار و باطن حقیقت‌بین ارکان دولت و اعیان مملکت را احضار نموده، دست بیعت خلافت را بر دست همایون نهاد به جانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمود و

بر تخت خلافت جفوه دده خود در پایه سریر خلافت نصیر صاحب فرارش
گشتند.^{۱۶}

و در جایی دیگر همایون را «فره نبیون السلطنه و الخلفاء» می‌نامد^{۱۷} جالب است که
در خصوص تولد اکبر فرزند همایون از قون همایون می‌نویسد که همانا در این زودی از
گلین خلافت تازه گلی خواهد شکفت. این روایت نشان می‌دهد که سلاطین نیوموری خود را
خنیفه خطاب می‌کرده‌اند و در دیگر سرزمین‌ها آن‌ها را خنیفه می‌نامیدند در اکبرنامه نامه‌ای از
شاه ظهاسب اول صفوی خطاب به محمدخان حاکم خراسان در هرات که مأمور استقبال از
همایون شده بود. همایون را شجره خلافت و نصفت، پدر بناد قار و ج خلافت جهانیانی
نامیده است.^{۱۸} از همسر اکبرشاه به عنوان صبیبه قدسیه خاندان خلافت و از همراهان وی به
عنوان ملازمان عتبه خلافت نام برده شده است.^{۱۹}

جلال الدین محمد اکبر (۱۰۱۴ - ۹۳۶)

پس از درگذشت همایون، پسر او اکبر به سسخت رسید. اکبرشاه در سال ۹۴۹ هجری
از مادری ایرانی به نام حمیدمیگم به دنیا آمد. کبر سیاستمداری جالب بود و حتی از وی به
عنوان یک متفکر و مصلح مذهبی نام برده‌اند. وی با آوردن مذهبی جدید به نام «دین الهی»
درصدد بود که اختلاف بین ادیان را از بین برده و خود در رأس آیین جدید قرار گیرد و عنوان
خلافتی جدید را از آن خود سازد وی از آنجا که عت اصنی اختلافات را در هند وجود
مذاهب مختلف تشخیص داده بود درصدد برآمد از دینی مانند اسلام، هندوئیسم، مسیحیت،
کلیمی و زرتشتی، مسلک جدیدی را به وجود آورد که این عمل دو مزیت برای اکبرشاه داشت
اولاً افراد گوناگون از نژادهای مختلف را که ترک، یونانی، افغان، عرب و هندوستانی بودند با
یکدیگر تلفیق می‌ساخت و یک ضربه جدید به وجود می‌آورد و دیگر اینکه خود در رأس نهاد
مذهبی جدید قرار می‌گرفت و به عنوان رهبر مذهبی بدون مدعی و خنیفه جدید ظاهر می‌شد
به همین خاطر است که وی ۵۱ سال حکومت نمود (۹۶۳ تا ۱۰۱۴) گرچه کسانی که به دین
اسلام پایبند بودند بدعت مذهبی اکبر را نپذیرفتند و شی این مذهب تا پایان عمر اکبر وجود
داشت و پس از وی فرزندش جهانگیر از آن استثنائی به عمل نیاورد مورخ دربار اکبر، شیخ
ابوالفضل مبارک وی را «قره‌العین خلافت»^{۲۰} و مورخ دیگر محمد صالح کنیو در کتاب
ساحجهان نامه به حکومت وی را «خلافت» می‌نامد.^{۲۱} این مورخ مدعی حکومت و شهری را

که اکبر احداث نمود به نام "دارالخلافه اکبر آباد" نامیده است.^{۲۰} دوره اکبر شاه را می توان نقطه عطفی در تاریخ دیانت و حلافتی بنامین به شمار آورد وی فرمانروای آزاد اندیش، عاقل، روشنفکر و بر خلاف پادشاهان نخستین صفوی و اکثر سلاطین عثمانی عاری از تعصبات مذهبی بود وی از جنگ های شیعه و سنی و خونریزی و غارتگری که پادشاهان ایران و ترکیه به نام جهاد در میان مسیحیان گرجستان و کشورهای بالکان انجام می دادند بیزار و متنفر بود.^{۲۱} به این خاطر بسیاری از عناوین خلافتی که مورخین درباره وی داده اند از قبیل تعارفات احترام آمیز بوده است.

نورالدین جهانگیر (۱۰۳۷-۱۰۱۴)

نورمحمد جهانگیر فرزند اکبر چون از دوره پدر خود ناظر بر اختلافات مذهبی بود درصدد برآمد این تعارضات را از بین ببرد وی به پیروان تمامی مذاهب احترام می گذاشت و دارای نسامح و تساهل مذهبی بود او با پیروان مذاهب یا مسالمت و دوستی رفتار می کرد وی از نظر مذهبی آزاداندیش بود و مانند پدرش نمی خواست پیروان تمامی مذاهب یکی شوند و وحدت مذهبی به وجود آورد بلکه ترجیح می داد پیروان هر مذهب بر مذهب خود باقی بمانند، او خود می گوید: «در عهد حکومت من مذهب آزاد است و هر کس می تواند به هر چه می خواهد معتقد باشد»^{۲۲} یکی از مهمترین منابع دوره جهانگیر کتاب جهانگیرنامه یا تزوکات جهانگیری است که خاطرات و شرح وقایع سلطنت وی به قلم خود او به فارسی است. این کتاب حاوی مطالب تاریخی بسیاری درباره پادشاهان گذشته و دوره جهانگیر می باشد. با اینکه جهانگیر خود را مستقیماً خلیفه نمی نامد اما مکرر از شهر آگره به عنوان دارالخلافه یاد می کند.^{۲۳} در ملحقاتی که بر تزوکات جهانگیری شخصی به نام محمد هادی نوشته است و بلافاصله حادثه فوت جهانگیر را بیان می کند به کرات از جهانگیر با عنوان «اختر برج خلافت» و مرکز حکومت وی را «مسند خلافت» و در خصوص شاهزاده خرم فرزند جهانگیر می نویسد:

«تولد وی باعث شد جهان تیره از خلافت وارث حقیقی ملک روشنایی پذیرد. آن سرو جویبار خلافت را همراه خود به دولرخانه آوردند. نخستین ساهنشاه عادل با نورالدین محمد جهانگیر سرپر آرای خلافت شد»^{۲۴}

صریح ترین ادعایی که برای خلافت نیموریان هند وجود دارد ضرب سکه هایی است که در آن زمان صورت گرفته گرچه در این سکه ها نام پادشاهان هند به عنوان خلیفه ذکر نشده

است اما محل ضرب سکه‌ها بر روی سکه «دارالخلافه» نامیده شده است که این امر نشانگر آنست که دارالخلافه بودن آن شهرها رسمیت داشته است. در دوره محمد جهانگیر شاه سکه طلای بسیار بزرگی ضرب شده است که در سال ۱۹۸۷ میلادی کشف شد و در حال حاضر در سوئیس نگهداری می‌شود این سکه بزرگ و جانب به نام یک هزار موهور مغولی معروف شد که بی‌گمان بزرگترین سکه دنیا است تاریخ این سکه ۱۰۲۲ هجری ۱۶۴۳ میلادی است و در شهر آگرای هندوستان به نام جهانگیرشاه امپراطور مغول ضرب شده است وزن این سکه حدود ۱۲ کیلو گرم است (دقیقاً ۱۱۹۳۵۸) و ضخامت آن ۲۰۵ سانتیمتر و قطر آن ۲۰ سانتیمتر است. گفته شده است که فقط چهار یا پنج سکه یک هزار موهور به منظور هدیه به سفیران کشورهای بزرگ ضرب گردیده و تمام نوشته‌ها و شعار پشت و روی این سکه به زبان فارسی است. در روی سکه، درون دایره نوشته شده ابولمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی در حاشیه این شعر آمده است:

هزار گونه شرف یافت روی سکه وزر ز نقش نام شاه جهانگیر اکبر شاه

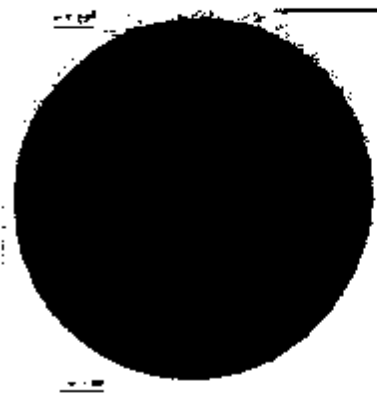
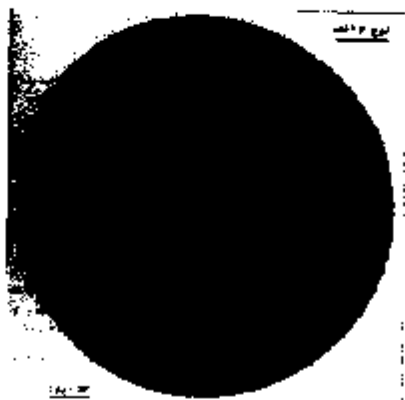
عجب نباشد اگر ز آرزوی سکه او بسکه خانه اش اثر امان اختر

پشت سکه: درون دایره، دارالخلافه، آگره، جلوس سنه ۸ مطابق ۱۰۲۲ هجری و در

حاشیه پشت سکه آمده است:

ز فیض دیدن مهر هزار نوبچه ش هزار بار بالسدی ز ذوق نظر

بنام تمامی او باد سکه و خطبه ز دهر تا بود از سکه و خطبه اثر^{۲۱}



شهاب‌الدین محمد شاهجهان (۱۰۶۸-۱۰۳۷)

شاهجهان فرزند جهانگیر در ۱۰۱۴ هجری به حکومت رسید از وی به عنوان مجدد (تجدید کننده دین) نام برده شده است در دوره وی مسائل دینی و مذهبی به شدت افزایش یافت به نظر می‌رسد بعد از یک دوره فترت در مسائل دینی که در عصر اکبرشاه و جهانگیرشاه به وقوع پیوست توجه به اسلام زیاد شد. بیشترین انتسابات خلافتی در تاریخ نیموریان هند در خصوص شاهجهان می‌باشد.

در مورد تاجگذاری شاهجهان آمده است: در روز تاجگذاری خطاب خنیفه‌النبی یافت. و همچنین از وی به عنوان شایسته منصب خلافت کبری و نیز اوج خلافت و پادشاهی یاد شده است.^{۶۵} کنبوی مورخ در کتاب خویش شاهجهان نامه می‌نویسد:

«مجلس ازدواج مقدس میانه سعد اکبر فنک خلافت کبری و زهره زهرای آسمان عفت در ذوالخلافت عظمی شریعت غرا منعقد شد. وی حتی موتمن الملک آصف خان را که پیمان ازدواج در منزل وی بسته شد را «عضد الخلافت» می‌نامد»^{۶۶} و شاه را حضرت خلافت مرتبت و خانواده وی را مسد گزینان حرم‌سرای خلافت نام می‌برد اصطلاحاتی مانند گوهر سحاب خلافت کبری و دودمان خلافت در خصوص وی و درباریان بسیار به کار رفته است.^{۶۷}

برای شاه جهان. مورخ محمد صالح کنبوی، مقام خلافت‌النبی قائل شده است وی شاهجهان را پادشاه غازی و مجدد دین اسلام می‌خواند و وی را بر سایر سلاطین ماضی و حال دارای رتبه و مزیت برمی‌شمارد.^{۶۸}

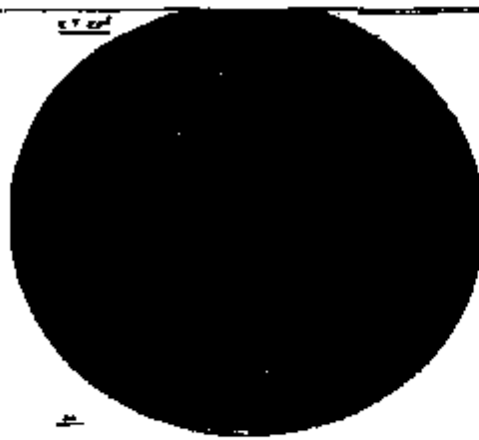
صالح می‌نویسد:

«حضرت پیامبر ارکان سر رشته آرامنگی منک و ملل و زمام سرانجام مواد دین و دول در قبضه سلاطین معدلت آیین باز گذاشت و به برکت پیروی طریقت آن صاحب شریعت شمعی کفر فرسای این گروه والا شکوه را مصباح معابد اسلام و مفتاح مغلق هفت اقصیم نموده میران استقامت کرد در و گفتار که وسیله استدلال مزاج روزگار است به کف کفایت‌شان درزنی دشت و از جمله این والا منزوتان "خلافت مرتبت" ذات قدسی صفات دارای جهان آرای گیتی بی‌نظیر شهاب‌الدین محمد شاهجهان پادشاه غازی را مصدر اعمل کمالات بشری آفریده و ... چون مقرر است

که در هر صد سال از این دست مجددی را پیش کاران قدرت ربانی بر سر کار تمهید مبانی ملک و ملت می‌آورند... نخست امری که از آن پادشاه سر بر زد ترویج فرایض دین بود که عموم اهل تکلیف را بدان مخاطب و به فعل و ترک آن مهاب و متعاقب ساخت.^{۱۱}

وی ادامه می‌دهد: از صفحه پیشانی نوری‌اش آثار لیاقت و خلافت و آثار استحقاق سلطنت پیدا بود و پایه سریر خلافت مصیر وی محکم^{۱۲} و باتوان حرم‌سرای خلافت خرم بودند^{۱۳} محمد صالح کنبو و دیگر مورخان عصر شاه‌جهان از این قبیل القاب بسیار در مورد وی به کار می‌برند و مهم‌تر این که کنبو تلاش دارد خلافت و سلطنت شاه‌جهان را برابر با رسالت قرار دهد و می‌نویسد: چون سرانجام نظام مصالح کارخانه عالم و انتظام مهام دار الخلافه آدم بی‌اهتمام کارگذاران اعمال سلطنت کبری که بر طبق فحوای الملک والذین توامان ثانی درجه عالی رسالت بل همسر پایه والای نبوت است متشی نمی‌شود... و چون مصلحت عباد و اصلاح مفاسد عائم کون و فساد در هر قرنی از قرون (فرد دیگری) را مرتبه ظل‌اللهی ساخته شایسته منصب خلافت کبری و قابل مرتبه شاهنشاهی والا نموده است^{۱۴} که بسیاری از این ادعاها در رقابت با سلاطین عثمانی بود چون سلطان سلیم عثمانی پس از تسلط بر مصر، خلیفه را معزول و خود را خلیفه دانست و راه برای دیگر سلسله‌های ترک نژاد باز شده بود که ادعای خلافت کنند. مورخ هندی ریاض الاسلام می‌نویسد: شاه‌جهان با پادشاهان عثمانی اختلاف داشت چون آنان خود را خلیفه جهان اسلام می‌دانستند که این امر خوشایند شاه جهان نبود و او قویاً به لحن نامه‌های عثمانیان اعتراض داشت و برای تعلیم کاتبین عثمانی در رعایت آداب نامه‌نگاری منطقی، کتابی درباره اصول مکاتبه برای آنان فرستاد^{۱۵} و اقمیت آن بود که این نامه‌ها لحن آمریت یک خنبه با زیورستان خود را داشت که شاه‌جهان چون خود را کمتر از آنان نمی‌دانست حاضر به پذیرش این حاکمیت نبود.

در دوره شاه‌جهان مانند دوره پدرش جهانگیرشاه سکه‌ای ضرب شد که تا مدتی بزرگترین سکه ضرب شده جهان بود. سکه اسلامی ۲۰۰ موهور مغولی ضرب هندوستان که در اختیار موزه بریتانیا است اکنون پس از سکه جهانگیر دومین سکه بزرگ جهان است این سکه به نام پادشاه غازی صاحب قران نامی شهاب‌الدین محمد شاه‌جهان در تاریخ ۱۰۶۶: ۱۶۵۴ م ضرب شده است قطر آن ۱۳/۵ سانتیمتر و وزن آن ۲۰۰ کیلو گره است.



متن روی سکه عبارت است از: در داخل مربع وسط، لا اله الا الله، محمد، رسول الله / ضرب دارالخلافه شاهجهان آباد^{۳۱}

آنچه که در دو سکه تشریفات ضرب شده در دوره تیموریان هند حائز اهمیت است آن است که محل ضرب هر دو سکه به طور رسمی پایتخت آنان بوده که دارالخلافه نامیده شده است و این سکه‌ها از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است چون به نمایندگان کشورهای بزرگ داده می‌شده که گویا تیموریان قصد داشتند دارالخلافه بودن مرکز حکومتی خود را گوشزد کنند. ذکر شدن نام دارالخلافه بر روی این سکه‌ها نشان می‌دهد که خلیفه و دارالخلافه خواندن مرکز حکومت خود توسط دو پادشاه تیموری مسئله‌ای رسمی بوده که از تعارفات مذهبی و احترام‌آمیز و غلو مورخان آن دوره نمی‌توان آن را محسوب نمود. ضرب این چنین سکه‌هایی در دوره ایلخانان مغول در ایران نیز وجود داشته که آنها را درست طلا می‌نامیدند.^{۳۲} نشان از اهمیت مطالب روی آنها است.

شاهجهان در اوایل سپتامبر ۱۶۵۷-۱۶۵۸ در دهنی بر بستر بیماری سختی افتاد که بین فرزندانش اختلاف بروز کرد و داراشکوه فرزند ارشد و وارث مسلم وی با شاه شجاع حاکم کابل و اورنگ زیب حاکم دکن و مرادبخش حاکم گجرات درگیر شد که در نهایت اورنگ زیب بر سریر سلطنت تکیه زد^{۳۳} از آنجا که می‌بایست جانشین اصلی شاهجهان داراشکوه باشد وی در کتاب سکینه‌الاولیا به عنوان «خلیفه بر حق» نامیده شده است و کلیه کاشانی از شعرای دوره شاهجهان در تهنیت ولادت داراشکوه در زمان شاهجهان سروده است:

که نورش گرفته زمه تا به ماهی

ز صاحبقران خلافت پناهی^{۳۴}

یکی اختر از برج ماهی دمید

گرامی خلف این چنین باید الحق

نتیجه گیری:

پس از فروپاشی خلافت عباسی، مدعیان متعددی سر برآوردند که مهمترین آنان خلفای عباسی مصر بودند تا مدتی برخی از نواحی از خلافت آنان پیروی کردند اما این مساله تثبیت نشد در سرزمین هندوستان، ممالیک (سلاطین دهلی) از خلفای عباسی مصر اطاعت کردند از سال ۷۲۵ خلیفه برای محمد بن تغلق و سلطان فیروز شاه منشور و لوائی حکومت فرستاد و آنان به نام خلیفه خطبه خواندند و سکه ضرب نمودند، اما در دوره تیمور چون وی زنده کننده حق و در چشم پیروانش خلافت پناه یعنی خلیفه بود، جانشینان وی که در هندوستان به نام تیموریان یا مغولان هند قدرت گرفتند خود را خلافت پناه می خواندند و حتی برخی منابع در خصوص اکبرشاه وی را خلیفه الرحمان خواندند به معنای خلیفه خداوند، بر روی سکه های آنان نیز آیاتی نقر گردید که نشان دهنده واگذاری حکومت از جانب خداوند است اکثر پادشاهان تیموری در هند مدعی سلطنت و خلافت هر دو بودند از مسائلی که در خصوص خلافت آنان مطرح است دور بودن آنان از سرزمین های اصلی اسلامی است، همچنین اینکه سرزمین هندوستان به جهت گسترش اسلام حائز اهمیت بود و بنا بر این آنان می توانستند در این سرزمین گسترده که خود شبه قاره ای بود ادعای خلافتی مستقلی داشته باشند. و ادعای خلافت آنان بر دو سکه مهم بر جای مانده از دوره آنان آمده است در این دوره خلافت هم معنی سلطنت استفاده می شد چون آنان نه متشرع بودند و نه از خاندان پیامبر و برخی اقداماتی که افرادی مانند اکبرشاه در آوردن آئینی نو انجام داد نشانگر آن است که وی عاری از تعصبات مذهبی بود و فرزندش جهانگیر نیز اعتقاد به آزادی مذاهب داشت، اما ادعای خلافتی آنان وجود داشته که سکه های باقی مانده از آنان نشانگر این امر است.

پادداشته‌ها:

۱- بدائونی، ۱۳۸۰، منتخب‌التواریخ، ج ۱، ۱۶۰، عبدالقادر بن منوک شاه یا ملا عبدالقادر بدائونی، تاریخ‌نگار و مترجم دوره اکبرشاه است. زادگاه وی بدائون در ایالت اونا ریاردش در شمال هند بوده کتاب‌هایی تألیف و ترجمه کرده است از قبیل منتخب‌التواریخ، نجات الرشید، الاحادیث و بخشی از کتاب لغی بخش‌هایی از مهاباراتا و معجم‌البغدن و جامع رشیدی و بحر‌الاسماز و بدائتهرین را ترجمه کرده است.

۲- بارتولد، ۱۳۵۸، خلیفه و سلطان و مختصری درباره برمکیان: ۴۳، خلیفه و سلطان از پژوهش‌های درخشان بارتولد است که شامل سیر تحول فرمانروایی در سرزمین‌های اسلامی پس از رحلت پیامبر تا روزگار خلفای عثمانی است. این کتاب از دایره‌المعارف اسلام به فارسی ترجمه شده است و همراه با مقاله برمکیان بارتولد در سال ۱۳۵۸ به فارسی ترجمه و چاپ شد.

۳- بدائونی، همان، ۴۵.

۴- شامی، ۱۳۶۳ طفرنامه (فتوحات امیر تیمور)، ۶۱.

۵- حسینی تربتی، نزوکات تیموری، ۱۳۴۲، ۸۴ ابوظائب حسینی تربتی اصالتاً از سادات تربت حیدریه بوده و دوره تیمور را درک کرده است. برخی در مورد صحت انتساب نزوکات به تیمور تردید نموده‌اند از جمله اولین بار چارلز ریو این کتاب را مجعول خواند و قرآنی مانند ادوارد براون و ملک الشعرا بهار عنوان کرده‌اند حسینی تربتی با استفاده از پادداشته‌های وقایع‌نگاران دوره تیموری نزوکات را نوشته و مدعی شده است که قوانین تیموری است که او از اصل ترکی به فارسی ترجمه کرده است حسینی تربتی کتاب را به شادجهان تقدیم کرده است.

۶- خواندمیر، ۱۳۳۳ تاریخ حبیب‌النیر، ۵۵.

۷- سمرقندی، ۱۳۷۲، مطع السعدین و مجمع البحرین، ۴۳، عبدالرزاق بن جلال الدین اسحاق سمرقندی، مورخ فارس زبان دوره شاهرخ تیموری است کتاب وی تاریخ تیموریان تا پایان دوره شاهرخ است.

۸- بارتولد، ۱۳۵۸، ۴۲.

۹- بدائونی، همان، ۴۵.

۱۰- بدائونی، همان، ۴۵.

۱۱- مبارک، ۱۳۷۲، ج ۲، ۱۲۶- ابوالفضل علامی یا ابوالفضل دکنی، ادیب، تاریخ‌نگار و منشی اکبرشاه اول پادشاه گورکانیان هند بود وی فرزند شیخ مبارک ناگوری می‌باشد او تاریخ‌نگار رسمی

اکبر شاه بود کتاب "اکبر نامه" وی در سه جلد است که جلد سوم به نام "آیین اکبری" شناخته می‌شود، او انجیل را به فارسی ترجمه کرد تمامی کتاب‌های وی به فارسی است.

۱۲- همان، ۱۸۴.

۱۳- همان، ۱۷۶.

۱۴- همان، ۳۰.

۱۵- همان، ۳۰۷.

۱۶- همان، ۴۴۹.

۱۷- همان، ۴۴۸.

۱۸- کنبو، ۱۹۶۷، ج ۱، ۲۷-۱. شیخ محمد صالح کنبوی لاهوری از مورخان و نثرنویسان معروف هند در سده یازده هجری است کتاب و "عمل صالح" نام دارد که معروف به "شاه جهان نامه" است این کتاب درباره حکومت شاه جهان و اوایل عهد جانشین اورنگ زیب عالمگیر و شامل شرح علم و ادب دوره شاه جهان است او مجموعه‌ای به نام "بهار سخن" دارد که مجموعه منشآت وی است.

۱۹- همان، ۱۳.

۲۰- فلسفی، ۱۳۵۲، ج ۱، ۲۶۶.

۲۱- جهانگیرشاه، ۱۳۵۹، ۲۳. جهانگیر پادشاه سلسله گورکانیان یا مغولان هند است وی فرزند اکبرشاه است او به علم و هنر و ادب علاقه داشت وی با خانمی ایرانی به نام مهرالنساء منقب به نورجهان ازدواج کرد که نورجهان نوه اعتمادالدوله میرزا غیاث الدین شیرازی از درباریان شاه طهماسب بود او کتاب "ترویج جهانگیری" را که شرح زندگانی خود اوست را نوشت.

۲۲- همان، ۲۳.

۲۳- همان، ۴۶.

۲۴- شمس اشراق، ۱۳۴۹، ۳۴.

۲۵- کنبو، ۱۹۶۷، ج ۱، ۱۰۶.

۲۶- همان، ۳۶.

۲۷- همان، ۳۸.

۲۸- کنبو، همان، ۳۸.

۲۹- همان، ۲.

۳۰- کنبو همان، ۸.

۳۱- کنبو، همان، ۹.

۳۲- همان، ۶.

بهار
منابع
۱
امیرک
۲
اضافا
۳
۳
بنیاد فر
۴
۵
۶
آرام
۷
عبدالرح
۸
کوشش
۹
چاپ
۱۰
فرهنگی
۱۱
۱۲
۱۳
قرینتی
۱۴

- ۳۳- ریاض الاسلام، ۱۳۷۳، ۱۷۹.
- ۳۴- شمس اشراق، ۱۳۴۹، ۳۶.
- ۳۵- بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ۱۵۶.
- ۳۶- ریاض الاسلام، ۱۳۷۳، ۱۱۵.
- ۳۷- صفاد، ۱۳۷۲، ج ۵، ۲۰۰.